

در یکی از لحظات احساسی عملیات، امدادگران به نجات یک سگ کوچک گرفتار در میان شعله‌ها پیرداختند که خودش در میان آن همه تقلا، تنها امیدش کمک انسان هابود.» انگاران سگ هم التماس می‌کرد،، مانند آنستیم بی تفاوت بهمانیم واورا از میان آتش بیرون کشیدیم»

تجربه‌های ماندگار:لحظاتی که هیچ‌گاه فراموش نمی شوند.

از امدادگر می پرسیم، مهم ترین لحظه‌ای که با تمام وجود حس کردی کار بزرگی انجام داده‌ای کدام بود؟ باصدایی بغض آلودمی گوید: وسط دود و آتش، مردی را بیرون آوردیم که بالاخره توانست زنده بماند. اما اولین خواهش اش این بود: « خواهش می‌کنم همکارم را نجات بدهید. هنوز لرزش صدایش توی گوشم هست. آدم‌ها حتی در بدترین شرایط، بازهم به فکر دیگری بودند. این لرزه توی دل ما هم افتاد و تا همیشه خواهد ماند.» در همان لحظات، اینکه افراد حاضر در صحنه، حتی وقتی خودشان سوخته، زخمی یا ترسیده بودند، بازهم آدرس دیگری می دادند، آگاهانه یا ناخودآگاه لطفی از جنس انسانیت بود.

سختی‌های جسمی و روانی امدادگران

یکی از بیشترین آسیب‌ها مربوط به خستگی مفرط بود. گاهی، مدت زیادی را بدون خواب و حتی بدون خوردن غذا کار می‌کردند. گاهی امدادگران جوان تراز شدت فشار حتی از حال می‌رفتند:

خودم بعد از سه روز از حال رفتم و من را به بیمارستان منتقل کردند اما بعد از آنکه کمی حالم بهتر شد دوباره به محل حادثه برگشتم.

حضور خانواده‌ها و فشار روحی امدادگران

مواجهه با خانواده‌هایی که کوجه به‌کوجه یا ووجب به‌وجب دنبال عزیزان خود بودند، از تلخ‌ترین صحنه‌ها بود. آزادی تعریف می‌کند: «برخی خانواده‌ها خودشان آدرس منطقه را بلد بودند. حتی جنازه فرزند یا برادرشان را خودشان شناسایی می‌کردند و التماس می‌کردند که آن را بیرون بیاوریم تا از بین نرود. در برخی موارد فقط یک تکه از جسد باقی مانده بود.» گذشتن از این صحنه‌ها حتی برای قوی‌ترین امدادگران هم آسان نیست. آزادی می‌گوید: مگر انسان چقدر طاقت دارد؟ حتی اگر قوی باشی، حتی اگر بارها و بارها از این صحنه‌ها دیده باشی، باز دیدن رنج و درد دیگران برایت زجرآور است. صحنه‌هایی که اشک را در چشم‌هایم جمع کرد و گاهی ناخواسته، همصدا با خانواده‌ها گریه می‌کردم.

مرزهای انسانیت در میان شعله‌ها

کار امدادگری فقط یک کار فنی یا اجرایی نیست؛ بلکه تبلور واقعی انسانیت، ایثار و از خودگذشتگی است. آنها هرگز نمی‌توانند لحظات تصمیم‌گیری‌های مرگ‌و زندگی، صدای ناله‌فردی که آتش از پادش آورده و فریاد درخواست کمک یک مادر و تلاش برای زنده‌نگه داشتن یک انسان دیگر را فراموش کنند. در روزهای پس از حادثه، شاید جسم‌هائندکی استراحت کنند اما روح هیچ‌گاه آرام نمی‌گیرد. کسانی که در این میدان بودند، تا ابد حامل خاطراتی‌اند که زخم‌های‌شان را زمان هم درمان نمی‌کند «حادثه تنها فردا را در چشم دیگران روشن نگه طول نمی‌کشد؛ اثراتش تا پایان عمر پیاپیست.»

این حادثه ثابت کرد که بدون حضور نیروهای امدادی، جامعه در مقابل بحران‌ها آسیب‌پذیر است. همان‌هایی که بی‌ا دعا می‌جنگند، خسته می‌شوند، فرو می‌ریزند، اما باز برمی‌خیزند تا فردا را در چشم دیگران روشن نگه دارند چرا که برای آنان، این فقط شغل نیست، تبلور قلب، وجدان و انسانیت واقعی است.

بررسی نقش حیاتی هلال احمر در مدیریت بحران

ششم اردیبهشت ۱۴۰۴ حادثه انفجار مهیبی در بندر شهید رجایی بندرعباس رخ داد که به عنوان یکی از تلخ‌ترین سوانح صنعتی سال‌های اخیر کشور ثبت شد. این رویداد که بنا بر گفته مقامات، ناشی از بی‌توجهی به استانداردهای ایمنی و عدم رعایت مقررات ایمنی در بندر بود، دست‌کم ۷۰ کشته و شمار زیادی زخمی برجای گذاشت. این حادثه نه تنها به خانواده‌های قربانیان، بلکه به کل جامعه ایران شوک وارد کرد و نگرانی‌های گسترده‌ای را درباره وضعیت ایمنی زیرساخت‌ها و بنادر کشور در پی داشت

در پی وقوع این انفجار گسترده، عملیات امدادرسانی و نجات بلافاصله با همکاری نیروهای هلال احمر آغاز شد. هلال احمر استان هرمزگان با بسیج نیروهای جست‌وجو و نجات، به سرعت به محل حادثه اعزام شد تا عملیات امداد را در شرایطی بسیار دشوار و پرخطر مدیریت کند. امدادگران با وجود دود غلیظ، آتش‌سوزی و ریزش برخی از سازه‌ها، تلاش کردند جان مصدومان را نجات دهند و اجساد قربانیان را از زیر آوار خارج کنند. یکی از مهم‌ترین اقدامات هلال احمر در این عملیات، مدیریت بحران انسانی در محیطی مملو از اضطراب، نگرانی و غم عمومی در لحظه‌های اولیه بعد از انفجار، منطقه بندر خیلی سریع توسط نیروهای امدادی و امنیتی قرنطینه شد تا از گسترش خسارت‌های جانی و مالی جلوگیری شود. فوریت و سرعت عمل امدادگران هلال احمر، نقش مهمی در نجات ده‌ها نفر از مصدومان حادثه داشت و روحیه امید را در دل خانواده‌های حادثه‌دیده زنده نگه داشت. هلال احمر علاوه بر امداد فوری، وظیفه ساماندهی انتقال مصدومان به مراکز درمانی را نیز به عهده گرفت و امکانات اولیه مانند پتو، چادر، آب و غذا برای خانواده‌های متأثر از انفجار را فراهم آورد .

مطابق گزارش‌ها، عملیات جست‌وجو و نجات هلال احمر چند روز ادامه یافت. امدادگران بدون وقفه شبانه‌روز در صحنه حضور داشتند تا مبادا کسی بدون کمک یا پیکر جان‌باختگان در میان آوار باقی بماند. با توجه به وسعت حادثه، قوت قلب و روحیه بالای نیروهای داوطلب، از جمله نکات برجسته این عملیات بود. مسئولان هلال احمر پس از اتمام کامل عملیات نجات، با صدور اطلاعیه‌ای پایان این عملیات را اعلام کردند. . این حادثه بار دیگر اهمیت رعایت نکات ایمنی و استانداردهای کاری در بنادر و مراکز لجستیکی کشور را به مسئولان و افکار عمومی یادآوری کرد. مقام‌های ایرانی اعلام کردند که علت وقوع حادثه هنوز تحت بررسی است و تحقیقات درباره علل دقیق انفجار ادامه دارد.

در مجموع، انفجار بندر شهید رجایی اگرچه خسارت‌های جبران‌ناپذیری به همراه داشت، اما عملکرد سریع و فداکارانه هلال احمر و سایر نهادهای امدادی باعث کاهش تلفات انسانی و تسکین دردهای بازماندگان شد. پایان عملیات جست‌وجو و نجات، گرچه به معنی پایان آلام خانواده‌های جان‌باختگان نیست، اما نمادی از همبستگی و مسئولیت‌پذیری جامعه امدادگران ایران تلقی می‌شود.

۱۵ امدادگران، قهرمانان

بی‌نشان این فاجعه بودند؛ قهرمانانی که نشان دادند حتی در دل ویرانی و تاریکی، انسانیت می‌تواند امید و زندگی باز کند. آنان مثل یک نور، راه را به سوی آتش، دود، و گرمای سوزان راه رسیدن به عمق حادثه را سخت و گاهی ناممکن می‌کرد. امدادگران به‌گروه‌های کوچکی تقسیم‌شده بودند. هر گروه مسئولیت جست‌وجوی منطقه خاصی را بر عهده داشت و تلاش می‌کرد تا در میان خرابه‌ها، بازماندگان یا اجساد گرفتار را پیدا کنند. اما چالش اصلی، نه فقط زنده پیدا کردن افراد، بلکه انتخاب میان چندین مصدوم بود؛ تصمیمات سختی که گاهی وجدان انسان را به مبارزه می‌طلبید.

منطقه حادثه، گاهی تنها با گاری هاممکن بود.

در همان دقایق ابتدایی، امدادگران با صحنه‌های تکان‌دهنده‌ای مواجه شدند. افراد آسیب‌دیده، سوخته و زخمی در حالی که امیدشان به کمک امدادگران بود، با التماس‌های جانسوز به آن‌ها نگاه می‌کردند. برخی از قربانیان توان حرف‌زدن نداشتند، اما نگاهشان پراز استیصال بود؛ نگاهی که هیچ‌گاه از ذهن امدادگران پاک نخواهد شد. آزادی می‌گوید: همه جایر از آشوب بود. آتشی که از کنترل خارج شده بود و فریادهایی که از میان دود و شعله به گوش می‌رسید، قلب آدم‌را می‌فشرد. مانه فقط با یک حادثه فیزیکی، بلکه با دشوارترین انتخاب‌های انسانی و بحران‌های روحی خود مان‌رو به‌رو بودیم. آتش، دود، و گرمای سوزان راه رسیدن به عمق حادثه را سخت و گاهی ناممکن می‌کرد. امدادگران به‌گروه‌های کوچکی تقسیم‌شده بودند. هر گروه مسئولیت جست‌وجوی منطقه خاصی را بر عهده داشت و تلاش می‌کرد تا در میان خرابه‌ها، بازماندگان یا اجساد گرفتار را پیدا کنند. اما چالش اصلی، نه فقط زنده پیدا کردن افراد، بلکه انتخاب میان چندین مصدوم بود؛ تصمیمات سختی که گاهی وجدان انسان را به مبارزه می‌طلبید.

لحظه‌های انتخاب: چالش انسانیت

یکی از تکان‌دهنده‌ترین لحظات این حادثه، زمانی بود که این امدادگر بین نجات دادن یک فرد زخمی و پیدا کردن همکار یا دوستش مجبور به انتخاب می‌شد. در حالی که زنده ماندن خودش نیز در خطر بود، باید تصمیمی می‌گرفت: «مردی را دیدیم که شدت سوختگی‌اش بالا بود. با این حال، به ما التماس می‌کرد که همکارانش را پیداو نجات دهیم. در آن لحظه، فهمیدم که انسانیت از مرزهای درد و رنج هم فراتر می‌رود. همین‌انسان‌ها، در سخت‌ترین شرایط، به‌دیگران فکرمی‌کنند.» این لحظات، ثانیه‌هایی هستند که هر امدادگری را از نظر روحی به چالش می‌کشند. انتخاب بین دو جان، یا حتی روبه‌رو شدن با مرگ افراد، چیزی نیست که به سادگی از ذهن پاک شود. امدادگرانی که در این حادثه حضور داشتند، این تجربه را به عنوان یکی از سخت‌ترین عملیات‌های زندگی‌شان توصیف می‌کنند.

ابعاد روحی و روانی حادثه

دیدن این حجم از مرگ و رنج، چیزی نیست که بتوان به راحتی از کنار آن گذشت. امدادگران، که خود را متعهد به نجات جان انسان‌ها می‌دانند، اغلب پس از چنین عملیات‌هایی با آسیب‌های روحی مواجه می‌شوند. این امدادگر چنین توضیح می‌دهد: روز اول آن قدر درگیر بودیم که به غذا، آب یا حتی استراحت فکر نمی‌کردیم. اما پس از ساعت‌ها کار مداوم، بدن از توان می‌افتد. بعضی از ما به بیمارستان منتقل شدیم، نه به دلیل جراحات‌های فیزیکی، بلکه از شدت خستگی و فرسودگی روحی. هنوز هم آن صحنه‌ها مثل فیلم از جلوی چشم‌هایم می‌گذرد. اوبه این موضوع اشاره می‌کنند که حتی پس از پایان عملیات‌بواگشت، به محل زندگی، آن لحظاتی که در میان شعله و دود سپری‌شد، هایش نمی‌کنند: «بعد از حادثه، تا چند روز نتوانستم درست بخوابم. شب‌ها کابوس‌برگشتن به‌همان صحنه، صدای ضجه خانواده‌ها، و چهره سوخته مجروحان‌را می‌دیدم. با اینکه سال‌ها امدادگری کردم، اما آن روزها برای همیشه در حافظه‌ام ثبت شد. نه غذای درست حسایی خوردم، نه خواب آرام داشتم فکرمی‌کنی قوی هستی، اما هر آدمی ظرفیتی دارد...» همدردی با خانواده‌هایی که عزیزانشان را از دست داده‌اند، از دیگر بخش‌های تلخ این ماجرا بود. این امدادگر بندرعباسی می‌گوید:

گاهی کاری از دست بر نمی‌آید جز اینکه کنج دیوار بنشینم و با خانواده داغدار گریه کنی؛ شاید اندکی این درد عظیم را تسکین دهد. ما آن‌جا نه فقط امدادگر، بلکه عضوی از خانواده‌های مصیبت‌دیده‌بودیم.

همکاری و فداکاری‌های تیمی

در میان آشوب و دود، فقط تکنیک و آموزش نیست که جان‌ها را نجات می‌دهد. چیزی فراتر از آموزش‌های مرسوم وجود دارد: همدلی و از خودگذشتگی. بسیاری از امدادگران در جریان عملیات، حتی سلامت خود را نادیده گرفته و فقط به نجات دیگران فکر می‌کردند. یکی حتی می‌گفت: بچه‌ها از شدت گرما و استرس هر چند ساعت یا روزانه سرم وصل می‌کردند. اما باین حال هیچ‌کدام حاضر نبودند دست‌از کار بکشند. این را فقط آدم‌هایی درک می‌کنند که پایه‌میدان گذاشته‌اند؛ خودت را فراموش می‌کنی، فقط به نجات فکرمی‌کنی.»



گفت‌وگو با علی آزادی، یکی از امدادگران بندر شهید رجایی، درباره لحظات پر تب و تاب پس از حادثه

جنگیدیم برای زنده نگه داشتن امید

[ملیحه محمودخواه] در میان آتش‌ها و ویرانه‌هایی که زندگی‌ها را در هم شکست و امیدها را خاکستر کرد، گروهی از انسان‌ها بی‌هیچ سلاح و زره‌ای، قدم به میدان گذاشتند؛ انسان‌هایی که برای نجات جان‌ها، نه فقط با شعله‌ها، بلکه با درد و ناامیدی جنگیدند. آن‌ها امدادگرانی بودند که به دل حادثه زدند، با دست‌های خسته و قلب‌هایی لبریز از شجاعت و عشق. در لحظه‌هایی که زمین، سنگینی فاجعه را تاب نمی‌آورد و مرگ سایه‌اش را بر جان‌ها گسترده بود، این قهرمانان بی‌صدا، نور امید را روشن کردند.

هر گامشان، مبارزه‌ای بود علیه تاریکی؛ می‌جنگیدند در میان دود و آتش، گاهی کنار پیکری بی‌جان می‌نشستند، گاهی دستی لرزان را میان انبوه خاک و آوار می‌فشردند تا نوید زندگی دهند. در این کارزار بی‌پایان میان زندگی و مرگ، آن‌ها نه فقط با شعله‌ها، بلکه با ناامیدی می‌جنگیدند.

اندوه صدای مادرانی که در جست‌وجوی فرزندانشان التماس می‌کردند و غم نگاه خیره‌پدرانی که اندک امیدشان را به دستان این قهرمانان سپرده بودند، بر شانه‌های آن‌ها سنگینی می‌کرد. شب‌ها، با جسمانی سرخ و خسته اما قلبی همچنان سرشار از عزم، در میان آوار قدم می‌زدند. هر انسانی که از جنگال مرگ نجات می‌دادند، جانی تازه به خودشان می‌داد. اما با هر زندگی‌از دست‌رفته، زخمی جدید برروحشان می‌نشست. آن‌ها تنها برای انسان‌ها نبود که می‌جنگیدند؛ حتی یک سگ کوچک، اسیر میان شعله‌ها، یا پرنده‌ای زخمی که زیر سقف فروریخته جان می‌سپرد، برایشان اهمیت داشت. چرا که انسانیت در نگاه آن‌ها معنایی وسیع‌تر داشت؛ معنایی که تمام موجودات زنده را در برمی‌گرفت.

در این میان، گاه از پای می‌افتادند، گاه زیر فشار جسمی و روانی، توانشان پایان می‌گرفت، اما چیزی درونشان روشن‌تر از هر شعله‌ای، به آن‌ها توان ادامه می‌داد. چه چیزی جز ایمان به ارزش زندگی می‌تواند انسانی را در میان مرگ و ویرانی چنین پایرجانگاه دارد؟ میان خستگی و بغض، میان اشک و لبخند، این حقیقت نهفته بود: آن‌ها برای زنده نگه داشتن ذرات کوچک امید جنگیدند، حتی وقتی خودشان در آن تاریکی گم‌شده بودند. بعد از حادثه، شب‌ها پیراز کابوس، روزها پیراز اشک‌های ناگفته، و دهن هادرگیر تصاویری بود که هیچ‌وقت محو نمی‌شدند. اما همین خاطرات، همین دردها، شاهدی بودند بر بزرگ‌ترین نبردی که در آن پیروز میدان، نه فقط آن‌ها، که تمام انسانیتی بود که در دل این شعله‌ها و خرابه‌ها نجات پیدا کرد. این امدادگران، قهرمانان بی‌نشان این فاجعه بودند؛ قهرمانانی که نشان دادند حتی در دل ویرانی و تاریکی، انسانیت می‌تواند مثل یک نور، راه را به سوی امید و زندگی باز کند. آن‌ان نه فقط در برابر آتش، بلکه در برابر ترس، ناامیدی و شکست تسلیم نشدند. قصه‌شان، حکایتی است از دلیرمردانی که با دستان خالی، دیوارهای ناامیدی را شکستند و ثابت کردند که هیچ شعله‌ای نمی‌تواند فروغ عشق به زندگی و همدلی انسانی را خاموش کند. این، داستان آن‌هایی است که به‌دینا ثابت کردند انسانیت همچنان زنده است، حتی در میان خاکسترها.

شروع حادثه

علی آزادی، امدادگری که در دل هر فریاد خاموش و هر نگاه خیره و ناامید، نشانه‌ای از تکاپوی انسانیت را جست‌وجو می‌کرد، هنوز با صدای فریادهایی که شنیده نشدند و دردهایی که درمان نشدند، زندگی می‌کند. او مردی است که مرگ را با گاری به سکوت رساند، و زندگی را از دل شعله‌ها بیرون کشید، در حالی که تکه‌ای از روح خود را برای همیشه در هر پیکری جانی جا گذاشت. اینجا، در اسکله‌ای که روزی نماد حرکت و رونق بود، فقط یک چیز باقی مانده؛ خاطره مردمی که دلشان در آتش سوخت، و امدادگرانی که مانند علی تا انتهای توانشان ایستادند تا در سایه‌ای آن روزها روشنائی اندکی بیافریند.

زندگی امدادگران در نجات خلاصه می‌شود

سال‌ها، حضور در عملیات امداد و نجات برای علی آزادی امدادگر جمعیت هلال احمر تبدیل به بخشی از زندگی‌اش شده بود؛ کاری که برخلاف تصور عمومی، کمتر از شغل و بیشتر از سر احساس مسئولیت انجام می‌شود. این بار قلب بندر لرزید آتش شعله کشید و انفجار‌های پی‌درپی خبر از حادثه‌ای می‌داد که ساده نبود. او می‌گوید: حوالی ظهر بود که به تیم عملیاتی اطلاع داده شد. آتش‌سوزی بزرگی در منطقه رخ داده است. بدون معطلی، امدادگران به سوی منطقه حادثه حرکت کردند.

صدای انفجار آنقدر مهیب بود که نشان می‌داد گسترده و فاجعه‌بار است. وقتی وارد منطقه شدند متوجه شدیم شرایط سخت‌تر و پیچیده‌تر از آن چیزی است که تصور می‌کردیم.

چالش‌های عملیاتی

شرایط چنین عملیات‌هایی همیشه پیچیده و دشوار است، اما این حادثه با آتش‌سوزی وسیع و انفجار‌هایی همراه بود که کار تیم امداد و نجات را نه تنها سخت بلکه خطرناک‌تر کرد. امکانات محدود بود، وسایل نقلیه از کار افتاده بود و انتقال مجروحان و اجساد به بیرون